

ریخ الودادی و در آن **حفاه** بالغه و تشدید فاکر است تمام و با حفاه  
غریب حلب موال جولاه کبر آن جامه بجز وقت باقی **حاطله** بالغه است  
و اجتمع **حفاه** بالغه و تشدید فای غریب از جوب و جوان که در هر ولایت  
و لعل و معاصین و مانند آن کند و بلا و سختی و بد معنی نفع نیز آمده و اکثر  
شتر بچر ساس که با در چهارم گذشته باشد و بالغه چیزهای ناست و در  
در جهت و حقیقت چیزی **حاقه** تشدید قاف و اقچه تا به کز لزه واقعه  
شود و قیامت همین چیزی **حوقه** بالغه میان استن گاه **حفاه** بالغه  
هشتاد سال **حفاه** بالغه خوار و زبون شدن **حکوتة** داروری  
**حکله** بالکدرش و دانستن حقیقت چیزی و صاحب قاموس گویند  
حکمت عدل و حکم و بنوت و قرآن و ایصال و شرح رئیس در بعضی سال  
گویند حکمت کرداری و راست گفتاری و بصیرت و بهر کدام است  
و قدر و منزلت و مسوره حکم غیر منوخ و پیش رو و پیش رو و شرح گویند  
**حکله** بالکدر تشدید کاف خارش **حکله** بالغه بوشن و ریزه هر چیز  
**حکله** بالغه غله که برای کالی و خط نکا بدارند **حکله** بالکدر سحر  
کردن و مانند شدن **حلیله** زن کسی وزن فرود آینه بجای **حله** بالغه  
بروینی و جامه که استر داشته باشد یا از در در انونها از اسوره زهر  
نکو نیزه و بالکدر کوی که بجای فرود آینه و نوعی فرود آینه و چند خانه  
دارا صد خانه دار و مجلس جمع شدن گاه مردم و نام شهرت و فای است  
و بالغه محله و زمین بزرگ که برای سازند و در مصیبت بشام وصل  
الشی جبهه و تصد آن جزو بد معنی بجز نیز آمده **حله** بالغه تره است  
معروف و بالغه اسپان که بخت و داندن از هر جامع کنند و صاحب

تا تمام از اسوره زهر  
حکله گویند

کند

کند گویند این که در آن سبب تازنده بختین نیز و تشدید کان جمع طالب  
**حلبه** بالکدر زبور که از جوهر و طلا و نقره و مانند آن ساخته بالکدر  
و خلقت و صورت و صفت چیزی **حلفه** بالغه حلقه زره طلا که  
کرده باشند از چیزی و در آن سوره و بری جوش است و زره مردم و حلقه  
در بختین نیز از آن جمع حلقه بالغه گویند **حله** بختین  
استان و درخت سعدان و کیا است و کند بزرگ که است که در  
پوست کوسیندی افتد **حلیقت** بالکدر کوزه و لای صمغ درخت  
آنندان است بالغه و ضم جم و ذال **حجیه** و **حجوه** بالکدر سز کردن  
بچار از چیزی که او از زبان دراز و به چیزی که گاه باشد تشدید و بالغه  
و تشدید یافت و تنگ **حماة** و **حماة** بالکدر نهبانی کردن **حمايه**  
مردی با جمعی که جای مردم خود کند و دیگر پایه و سبک ماکر اگر در  
چاه که آریند و چیزی که نفایت کم باشد و عین و جای چشمه آریند  
منزب که آفتاب در وقت غروب پیدا کند که در آنجا فرود می رود **حفاه**  
بالغه ترشی **حماة** بالغه در شدن و دیوان ابوتام که بزرگ آریند  
انصار عرب در شش وقت و لیران عرب گفته در آن جمع نموده **حمايه**  
بالغه بجز و هر مرغ طوق در **حمايه** بالغه زهر آدم و بخت میم کرمای  
سخت و سیاهی **حمايه** بالغه تره بزرگ که از چیزی زبان را زده و تشدید  
و نام عم رسول الله صلعم سینه است یا از اجزیه نیت النس بن مالک که وسط  
تره بزرگ چیدن حضرت آرد این کینت دادند **حمايه** بالغه سخی سخت  
شدن **حمايه** بالغه رنگ کردن بجز تشدید کردن بر دشمن برای زدن  
و راندن و بالغه و اکثر بخت شتر از جامی بجای بختین بر زدن کان